

تفاوت در جزئیات آشکار می‌شود (تفاوت میان شعار سیاسی و مسئولیت ملی)

در سیاست تقریباً همه زیبا حرف می‌زنند. حکومت از امنیت، استقلال و مردم سخن می‌گوید، مخالفان از آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و آینده بهتر. کمتر جریانی آشکارا می‌گوید که خواهان ویرانی، وابستگی یا بی‌ثباتی است. به همین دلیل، سنجش یک جریان سیاسی با سخنانش ساده‌لوحانه است؛ معیار واقعی، پیامد سیاست‌های اوست.

یک جریان می‌تواند از ایران، آزادی و تمامیت ارضی سخن بگوید، اما همزمان از راهبردهایی حمایت کند که عملاً اقتصاد کشور را فرسوده‌تر، جامعه را بی‌ثبات‌تر، قدرت مداخله خارجی را بیشتر و امنیت ملی را ضعیف‌تر می‌کند. تناقض دقیقاً همین‌جاست: ممکن است نیت اعلام‌شده زیبا باشد، اما ابزار انتخاب‌شده نتیجه‌ای کاملاً معکوس تولید کند. در سیاست، نیت خوب مصونیت ایجاد نمی‌کند.

می‌توان با نیت آزادی، تصمیمی گرفت که به وابستگی منجر شود. می‌توان با شعار نجات مردم، سیاستی را تأیید کرد که فشار اصلی آن بر همان مردم وارد شود. می‌توان از تمامیت ارضی سخن گفت، اما با تضعیف ساختارهای کشور، همان تمامیت را شکننده‌تر کرد. و می‌توان از دموکراسی حرف زد، اما برای رسیدن به قدرت از ابزارهایی استفاده کرد که اساساً با حاکمیت ملی و استقلال سیاسی در تضادند.

اینجاست که مسئله **امنیت ملی** اهمیت پیدا می‌کند. امنیت ملی ملک حکومت نیست و دفاع از آن نیز به معنای دفاع از جمهوری اسلامی نیست. امنیت ملی سرمایه مشترک یک کشور است؛ مجموعه‌ای از تمامیت ارضی، استقلال تصمیم‌گیری، ثبات اجتماعی، زیرساخت‌های حیاتی، توان اقتصادی، انسجام جامعه و امکان اداره کشور بدون تحمیل اراده خارجی. ممکن است حکومت به امنیت ملی آسیب بزند.

ممکن است اپوزیسیون نیز به امنیت ملی آسیب بزند. هیچکدام از این دو به صرف ادعای وطن‌دوستی از مسئولیت معاف نیستند. اگر حکومتی با سیاست‌های اشتباه، انزوا، سرکوب یا ماجراجویی کشور را آسیب‌پذیر کند، باید پاسخگو باشد؛ همان‌طور که اگر جریانی در خارج از قدرت، برای رسیدن به هدف سیاسی خود از جنگ، تحریم فلج‌کننده، تضعیف ساختارهای کشور یا مداخله خارجی استقبال کند، آن جریان نیز باید پاسخ دهد که نتیجه این سیاست برای ایران چه خواهد بود. این پرسش کلیدی است:

آیا هر چیزی که حکومت را ضعیف می‌کند، لزوماً ایران را قوی‌تر می‌کند؟

پاسخ روشن است: نه. ممکن است اقدامی حکومت را تضعیف کند و همزمان کشور را نیز تضعیف کند. ممکن است فشار خارجی قدرت حکومت را کاهش دهد، اما در همان حال اقتصاد ملی را فرسوده‌تر کند. ممکن است جنگ بخشی از توان نظامی حکومت را از بین ببرد، اما زیرساخت، امنیت و انسجام اجتماعی کشور را نیز تخریب کند. ممکن است یک قدرت خارجی امروز به اپوزیسیون کمک کند، اما فردا در ازای همان کمک، در سیاست، امنیت، منابع یا تصمیم‌گیری ایران سهم بخواهد. از این رو، سیاست مسئولانه فقط نمی‌پرسد «آیا این اقدام به سقوط حکومت کمک می‌کند؟»

بلکه بلافاصله می‌پرسد: «این اقدام با امنیت ملی ایران چه می‌کند؟» همین سؤال دوم مرز میان مخالفت سیاسی و بلوغ سیاسی است.

هرکسی می‌تواند با یک حکومت مخالف باشد. هرکسی می‌تواند از آزادی سخن بگوید. اما نیرویی که خود را شایسته اداره آینده کشور می‌داند باید نشان دهد که حاضر نیست برای رسیدن به قدرت، کشور را ضعیف‌تر تحویل بگیرد. اگر سیاستی باعث شود ایران فقیرتر، وابسته‌تر، بی‌ثبات‌تر و آسیب‌پذیرتر شود، نمی‌توان صرفاً به این دلیل که آن سیاست دشمن حکومت را هدف گرفته، آن را ملی دانست.

امنیت ملی جایی است که باید میان هدف و ابزار تفاوت گذاشت. ممکن است هدف درست باشد و ابزار غلط. ممکن است مقصد آزادی باشد و مسیر به وابستگی برسد. ممکن است شعار ایران باشد و نتیجه تضعیف ایران. این همان تناقضی است که با واژه‌های زیبا پنهان نمی‌شود. به همین دلیل من آگاهانه میان «مخالف حکومت» و «اپوزیسیون نهادمند» تفاوت می‌گذارم. اپوزیسیون فقط مجموعه‌ای از مخالفان خشمگین نیست؛ باید نظریه سیاسی، راهبرد، برنامه، ظرفیت اداره و مهمتر از همه درکی از منافع ملی داشته باشد. مخالفت با حکومت آسان است؛ هنر اصلی این است که برای شکست حکومت، کشور را شکست ندهی.

جریانی که امنیت ملی را خرج خواسته سیاسی خود می‌کند، حتی اگر زیباترین واژه‌ها را به کار ببرد، باید زیر سؤال برود. زیرا امنیت ملی متعلق به حزب، رهبر، شاهزاده، حکومت یا اپوزیسیون نیست؛ متعلق به نسلی است که امروز زندگی می‌کند و نسلی که فردا کشور را تحویل خواهد گرفت. هیچ جریان سیاسی حق ندارد چیزی را که مالک آن نیست، برای رسیدن به قدرت هزینه کند. اگر کسی از آزادی حرف می‌زند اما سیاستش وابستگی را بیشتر می‌کند، تناقض دارد. اگر از مردم حرف می‌زند اما راهبردش فشار اصلی را بر مردم وارد می‌کند، تناقض دارد. اگر از ایران حرف می‌زند اما سیاستش توان ملی ایران را فرسوده می‌کند، تناقض دارد. و اگر از تمامیت ارضی سخن می‌گوید اما کشور را به میدان رقابت قدرت‌های خارجی تبدیل می‌کند، سخنان زیبا دیگر ارزشی ندارند. در نهایت، سیاست را نه با کیفیت جملات، بلکه با کیفیت پیامدها باید سنجید.

ممکن است کسی زیبا حرف بزند و بد عمل کند. ممکن است از وطن بگوید و به امنیت ملی ضربه بزند. ممکن است آزادی را وعده دهد و راهی انتخاب کند که کشور را وابسته‌تر و شکننده‌تر سازد. در سیاست، این تفاوت کوچک نیست؛ همه‌چیز همین‌جاست. شاید مهم‌ترین معیار برای سنجش هر جریان سیاسی این باشد که از او بپرسیم: برای رسیدن به هدف، حاضر هستی چه چیزی را قربانی کنی؟ اگر پاسخ، امنیت ملی ایران باشد، دیگر مهم نیست سخنان تا چه اندازه زیباست. زیبایی کلمات نمی‌تواند خسارت سیاست غلط به امنیت ملی را جبران کند.